

زروان؛ زال و شخصیت‌های میانه در حماسه فردوسی

ابراهیم محمدی*

چکیده:

پهلوانان شخصیت‌های اصلی و مؤثر حماسه‌اند. حوادث و رویدادهای حماسه، سرگذشت پهلوانان آزاده‌ای است که به دور از هرگونه خودبینی و غرور و تعصب کورکورانه، به مردم و وطن خویش می‌اندیشند. هدف آنها حفظ ارزشهای والای انسانی است. عشق و آرزو و همه هستی خود را در خدمت حماسه قرار می‌دهند و با خردورزی و درنگ و تدبیر همیشگی خود همواره آرامش حقیقی را به جامعه‌ی خود هدیه می‌کنند.

خاندان زال یکی از خاندانهای پهلوانی شاهنامه است که می‌کوشد مرزهای ساختگی ایرانی - انیرانی را برهم زند و فراتر از این مرزبندی به «انسان» بیاندیشد. زال بی‌توجه به باورهای نادرست رایج به دختر مهرباب کابلی (که خود از نژاد ضحاک است) عشق می‌ورزد. عشقی که به تولد رستم، ابر پهلوان حماسه، می‌انجامد. مقاله حاضر این پهلوانان را شخصیت‌های میانه حماسه می‌داند و کارکرد اجتماعی آنها را بررسی می‌کند.

کلید واژه: زروان، زال، حماسه، اسطوره، سیمرغ، البرز.

مقدمه:

شاید بارها و بارها این پرسش در ذهن مخاطبان شاهنامه شکل گرفته باشد که؛ چرا از میان چندین شخصیت بزرگ و برجسته‌ای که در شاهکار فردوسی حضور دارند، عظمت مطلق و تام، تنها از آن رستم است؟ رستم که نه رویین‌تن است و نه در خدمت دین و آیین مزدیسنا، حتی رویین‌تن شاهنامه را می‌کشد و بنابه تفسیری در برابر دین اهورایی قد علم می‌کند، چه سحر و سری در کار دارد که چنین زنده و پایا، در ذهن ایرانی، همه روزگاران را پشت سر نهاده و به عصر حماسه و سپس به ما رسیده است؟ کیخسرو که خود از جاودانان شاهنامه است و «درخشان‌ترین چهره مؤید به تأیید الهی»، بر چه مبنایی و به پشتوانه کدام نیرو و توان ناشناخته رستم، فرّ و شکوه و توان اهورایی خود را از وی می‌داند؟^۱

برخی توانایی و ناموری رستم را در آن دانسته‌اند که نماینده مردم است. «پرورده تخیل هزاران هزار آدمیزاد است که در طی زمانهای درازی او را به عنوان کسی که باید تجسمی از رؤیایا و آرزوهایشان باشد آفریده‌اند.»^۲ نماد آزادمندی و آزادی خواهی است. کسی که نوید رهایی از تمام بندها و حصارها را به همراه دارد و خود نیز دست به هیچ بندی نمی‌دهد.

بسیاری از پژوهشگران، رستم حماسه را با گرشاسب اسطوره یکی دانسته‌اند از جمله؛ مارکوارت، فون اشتاکل برگ، هوسینگ، ویکندر، موله و بارون دوشن گیمن که همگی رستم را جایگزین حماسی گرشاسب اسطوره‌ای، در سیر تحول اسطوره به حماسه فرض کرده‌اند.^۳ و به اعتقاد گروهی دیگر؛ چون در اوستا که روایت‌گر اساطیر ایرانی است، از رستم و پهلوانیها و آزادمندی‌های این قهرمان شاهنامه، نشانی نیست، «به احتمال قوی رستم قهرمان اساطیری سکایی است»^۴ که با گذشت زمان وارد حماسه ملی ایران شده است. البته کویاجی و دکتر صفا، وجود رستم تاریخی را پذیرفته‌اند.^۵

رستم اگر در اصل یک پهلوان تاریخی مربوط به روزگار اشکانیان باشد، یا یکی از اساطیر کهن سکاها و یا نماد آزادی و نماینده بزرگ یک ملت که تنها به رهایی مردم خود می‌اندیشید، در نهایت یک انسان حماسی است و «انسان حماسی انسانی است کهن که سابقه‌اش از تاریخ هم فراتر می‌رود، به پیش از تاریخ می‌رسد و ریشه در اسطوره‌ها دارد».^۶

داشتن یا نداشتن پیشینه تاریخی واقعی، نه به ارزش حماسه می‌افزاید و نه از اعتبار آن می‌کاهد. در حماسه، بنیان اساطیری داشتن نقص به شمار نمی‌آید چنانکه ایلید و اودیسه‌ی هم و گیل‌گمش کم ارزش به حساب نمی‌آیند. همچنین بنیان تاریخی داشتن یک حماسه برای آن مزیت شمرده نمی‌شود (مانند شهنشاهنامه و ظفرنامه). حماسه آنگاه که اساس تاریخی کاملاً روشنی دارد و قهرمانان آن افراد واقعی مشخصی هستند، به عنوان یک روایت خاص، از نظر سرشت و ماهیت، با تاریخ کاملاً متفاوت است. «در حالیکه هدف تاریخ، گزارش اخبار موثق درباره چیزها و کسان واقعی معینی است، حماسه در پی بازگویی واقعیت‌های دیگری می‌باشد. واقعیت‌هایی که بی‌زمان و جهانیند و در ذهن گروهی نسل‌های بشری بر مبنای ارزشهای خاص اجتماعی چون نام و ننگ و داد و بیداد و یا بنیادهای خاص روانی چون مهر و کین و دلیری و جبونی پرداخته شده و هر کدام یا مجموعه‌ای از آنها در نهایت به صورت یل و پهلوانی، تجسم پیدا می‌کند».^۷

اینچنین است که «یل و پهلوان» بزرگی با نام «رستم» در حماسه زاده می‌شود. برای درک دقیق شخصیت رستم و جایگاه او در حماسه ملی ایران باید نقش عنوان اجتماعی رستم («پهلوانی») را در پیکره حماسه به درستی بشناسیم. باید بدانیم «پهلوان» در حماسه کیست؟ وظیفه‌اش چیست؟ پهلوانی در حماسه ملی ایران با ظهور چه کسی به صورت چشمگیر آغاز می‌شود؟ و از همه مهمتر؛ پهلوانی در شاهنامه با چه عنصری (اسطوره‌ای یا حماسی) پیوند دارد؟ این عناصر چه ارتباطی با هم دارند؟

پهلوانی در شاهنامه

اگرچه شاهنامه در آغاز بیانگر روایتی زنده و پایدار از نبرد اسطوره‌ای نیروهای خیر و شر است^۸ اما هرچه از آغاز آن فاصله می‌گیریم، قدرت‌نمایی پهلوانان روزگار حماسه چشمگیرتر می‌شود و دیگر از اعمال دور از باور قهرمانان اسطوره و جادوگران و شاه - موبدان نخستین، نشانی نیست. هر چه هست سخن از پهلوانی و رزم شجاعانه پهلوانان حماسه و البته خردورزی آنها^۹ است. حضور شاهان نیز در سایه بزرگی پهلوانان رنگ می‌بازد و این یعنی برتری عنصر پهلوانی بر عنصر شاهی در حماسه تا جایی که «شاهان فره‌مند بزرگ نیز در درجه نخست، پهلوانانی بزرگ و توانا دانسته می‌شوند و در درجه دوم، از شاهان و حاکمان فره‌مند به حساب می‌آیند (مانند کیخسرو که فره‌مندی و لیاقت خود را برای شاهی، با نشان دادن گوهر پهلوانی و انجام یک عمل شجاعانه و قهرمانانه به اثبات می‌رساند).^{۱۰}

دوره پهلوانی در شاهنامه با رویارویی تازه‌ای میان خیر و شر و به صورت قیام کاوه در برابر بیدادگری‌های ضحاک ستمگر، آغاز می‌شود و به مرگ رستم، ابر پهلوان حماسه، به دست شغاد و بی‌خانمانی خاندان زال، می‌انجامد. در آغاز این دوران معمولاً پادشاهان در جنگ، مداخله مستقیم می‌کنند و دوره‌ی واقعی پهلوانان، روزگار منوچهر شاه است. با وجود این «پهلوانی‌ترین دوره‌های تاریخ ایران در شاهنامه، عهد کیان تا پایان سلطنت گشتاسب است و سبب این امتیاز دخالت رستم در جنگ‌هاست.»^{۱۱}

مهمترین ویژگیهای پهلوانان

در روزگار حماسه پهلوانان مرتب جایگزین می‌شوند اما برخی نشانه‌های کلی و عمومی پهلوانی تقریباً ثابت است. به عنوان مثال؛ پهلوانان در کل، شاه پاک و فرهمند را بسیار دوست دارند. سرپیچی از فرمان او را گناه می‌دانند. از دروغ و جادو، بیم دارند. به ترفند و مکر و فریب، دست نمی‌بازند.

برخی از شاهنامه پژوهان معتقدند؛ «پهلوان آرمانی شاهنامه همچون شاه، فردی تمام‌عیار و جامع چهار بعد شجاعت، عقل، عاطفه و صداقت است.»^{۱۲} اما موضوع قابل توجه و بسیار مهم این است که در پهلوانان شاهنامه، عشق و عاطفه اعم از زناشویی و خانوادگی، پاسداری از دوستی و رفاقت و دردمندی، همه ابعادی حماسی دارند (مانند عشق زال به رودابه) چرا که همه اعمال و رفتار پهلوانان، در خدمت حماسه است. این از اصول ثابت و اساسی آثار ناب حماسی است.

این ویژگیها به صورت یکجا در همه پهلوانان شاهنامه دیده نمی‌شود بلکه برخی از آنها نقصهایی دارند. چنانکه طوس، دلیر و جنگجو اما در عین حال خیره‌سر و کینه‌توز است. سهراب و فرود شجاع، زودجوش و عاطفی‌اند اما چندان خردمند و چاره‌گر نیستند. سیاوش و کیخسرو هر دو پاک و آیینی‌اند اما جسارت و جرأت کیخسرو در سیاوش نیست (البته جسارت کیخسرو ناشی از پرورش وحشی و کاملاً آزاد او دور از جامعه کوچک انسانها است مانند زال، فریدون و بسیاری از آزادگان جهان. با وجود این و مهمتر از همه، ویژگی اصلی پهلوان آرمانی شاهنامه که می‌تواند برخاسته از خرد و آزادی، هر دو باشد، این است که «پهلوان هرگز نباید عاملی بی‌اراده و در حکم مهره‌ای حقیر از دستگاه بیداد و فساد پادشاهی باشد.»^{۱۳} (زال و به ویژه رستم در مقایسه با اسفندیار)

پیداست که در شاهنامه برخی از پهلوانان، به ویژه در نبرد بزرگ میان نیکی و بدی و هرمزد و اهریمن، نقش و کارکرد آیینی دارند مانند کیخسرو که شخصیتی است اسطوره‌ای و از آیین آمده است تا نبرد را در دوره آخرین به سود آیین و بنابر آیین به سامان برد. همچنین شخصیتی مانند ضحاک که تبلور گیتیانه اهریمن و اژدهاست. پهلوانانی از این دست جزء پهلوانان حماسه به معنای متعارف آن نیستند. پهلوانان حماسه اگرچه گاه به نیروی فوق طبیعی نیز مستظهرند و اعمال بسیار شگفت و باورنکردنی انجام می‌دهند (که بیشتر حاصل عنصر ذاتی حماسه یعنی اغراق است)، باز هم یک انسان حماسی و آمیزه‌ای از خاک و خونند نه یک موجود اساطیری که آمیزه گیتی و خداست.^{۱۴} پهلوانان حماسی ناب کاملاً آزاد و رها از هر قید و بندی و به دور از هرگونه شاه‌پرستی یا خسروپرستی همراه با ذلت و خواری هستند.

ظهور زال = پهلوانی ناب

از میان خاندانهای پهلوانی شاهنامه،^{۱۵} خاندان سام (پهلوان سیستان) از همه مهمتر است. با ورود این خانواده به ویژه زال و رستم به عرصه حماسه، جذابیت و گیرایی آن چندین برابر شده است. شور و هیجان بیرون از وصف داستانهایی که رستم در آن حضور دارد، بیانگر دلستگی فردوسی و وابستگی حقیقی حماسه به رستم و پهلوانیهای اوست و بر این اساس فردوسی در شاهنامه به او و خاندانش توجه تام دارد. گویا به راستی «مسکن مألوف» فردوسی، زابلستان (سیستان) است و «عهد یار قدیم» (این هر دو به قول حافظ) همان پیمان همیشگی است که با گوانی چون رستم دارد. پیمانی که تشخیص بخشنده به شخصیت اوست. خورشید او بیش و پیش از «خور آسان» از نیمروز می‌تافته است، بیشه شیرانی که ایران زمین پشت به آنها راست دارد.^{۱۶}

پهلوانان آزادمنشی که قبل از هر چیز به ایران و آزادگی می‌اندیشیده‌اند؛ در میانه دو قطب متضاد، آزاد و رها و در اوج اقتدار و اعتدال (البته با هدایت خرد ناب انسانی که به تمامی ریشه در زمین دارد و به زمینیان می‌اندیشد).

اگر بپذیریم که جوهر پهلوانی و اصل منش پهلوانی، خردورزی، آزادی و آزادمنشی است (همان چیزی که در رستم جهان پهلوان در بالاترین حد ظهور می‌کند)، سام به عنوان پدر زال و حلقه‌ای از زنجیره پهلوانان از اسطوره تا حماسه، یک پهلوان کامل نیست. سام، سرسپرده شاه و اندیشه‌ای است که بر اساس آن پهلوان به عنوان یک نیروی رزمی - نظامی به طور کامل در خدمت شاهنشاه است.^{۱۷} از خود هیچ اراده و اختیار یا فکر و ایده‌ای ندارد. باید پاسدار قلمرو شاهی باشد چرا که بنا به این بینش قلمرو شاهی «ما» قلمرو پاکی، نیکی و خیر مطلق است و باید در برابر هجوم مظاهر شرّ و نیروهای اهریمن حفظ شود (هنوز هستی تنها دو رنگ است: سیاه مطلق و سفید مطلق). مطابق این باور، ضحاکي و تورانی (انیرانی) برای همیشه محکوم به مرگ است چرا که مخالف «ما» و هستی اهورایی است. از آنجا که شاه فره‌مند این مهم را می‌داند و همیشه به آن توجه دارد، پهلوان - رزمی‌ار باید به طور کامل در خدمت او باشد - «خسروپرست» باشد - و تمام اوامر او را بی‌درنگ به جا آورد. لذا زمانی که منوچهر تصمیم می‌گیرد به هندوستان و مهرباب کابلی که از نژاد ضحاک است و کابلستان را به آیین ضحاکي تحت سیطره دارد، حمله کند و سام را مأمور می‌کند که گرد از نهاد کابلستانیان برآورد؛

چنین گفت با سام شاه جهان کز ایدر برو با گزیده مهان
 به هندوستان آتش اندر فروز همه کاخ مهراب کابل بسوز
 نباید که او یابد از بدرها که او ماند از بچه اژدها
 هر آن کس که پیوسته او بود بزرگان که در دسته او بود
 سر از تن جدا کن زمین را بشوی ز پیوند ضحاک و خویشان او^{۱۸}

سام «خسروپرست» (که فرمان شاه برای او یک حکم قطعی و غیرقابل رد و انکار است و به پاس همین فرمان‌پذیری و اطاعت محض در حماسه «خسروپرست» نامیده می‌شود^{۱۹}) سمعاً و طاعتاً و بدون سوال و جواب مصمم می‌شود تا شاهی مهراب ضحاک نژاد را نیست و نابود کند؛

چنین داد پاسخ که ایدون کنم که کین از دل شاه بیرون کنم
 ببوسید تخت و بمالید روی بر آن نامور مهر انگشت او^{۲۰}

نکته مهم و اعجاب انگیز این است که وقتی خبر این حمله به زال - که پنهانی عاشق رودابه دختر مهراب کابلی است - می‌رسد؛

خروشان ز کابل همی رفت زال فرو هشته لفعج و برآورده یال
 همی گفت اگر اژدهای دژم بیاید که گیتی بسوزد به دم
 چو کابلستان را بخواهد بسود نخستین سر من بیاید درود^{۲۱}

بدین‌گونه پهلوانی آزاده در برابر سام بنده قد علم می‌کند و نظام‌نامه نوین پهلوانی را به جهانیان عرضه می‌دارد؛ پهلوان آزاده باید در برابر ناپختگیها و اوامر نادرست و ناراست شاه بایستد و یکسره سرسپرده شاه نباشد.

زال در مرز اسطوره و حماسه ظهور می‌کند و گویا با همه چیز سرناسازگاری دارد. او همه چیز را دگرگون می‌خواهد. فارغ از همه باید و نیاید‌های دست و پاگیر به دختر مهراب کابلی عشق می‌ورزد. عشقی که حماسه را دگرگون می‌کند و بینش نوینی را به حماسه تقدیم می‌کند که همانا آزاداندیشی و آزادی و دوری از تنگ‌نظری‌های رایج است. بینشی که حاکمیت مطلق را تنها از آن خرد ناب می‌داند.

در جریان تحول آرام اسطوره به حماسه همگام با تحول بینش و زبان، عناصر سازنده و یا به عبارت دیگر؛ زمان، مکان و قهرمان نیز گام به گام متحول و دگرگون می‌شود. مهمترین تحول عبارت است از جایگزین کردن مرد (حماسه) درگاه و مقام ایزد (اسطوره). بسیاری از ایزدان که اعمال و سرگذشت آنها موضوع اساطیر کهن مذهبی بوده است، در داستانهای حماسی جای خود را به پهلوانان می‌دهند. مکان رویدادها که در اسطوره آسمان مینوی بوده است، در حماسه به زمین منتقل می‌شود. به عنوان مثال بهرام، ایزد اسطوره دگرگونی پذیرفته و به صورت گرشاسب و سام و در نهایت در حماسه به صورت رستم، تجسم و تجسد می‌یابد. زروان پیر در اثر جابجایی اسطوره (در زمینه ادبی - حماسی) به شکل زال درمی‌آید.^{۲۲}

زروان و زال هر دو با درنگ و تدبیر و خردورزی پیوند نزدیکی دارند. زروان در اسطوره‌ها نشانگر درنگ خدای یا خدایان است. نماد شک و تأمل و تفکر ایزدان در هنگامه‌های سخت و تلخ آفرینش توأمان نیکی و بدی (زادن اهورا و اهریمن) است. زال در حماسه نماد خردورزی و پاک‌اندیشی و آشتی‌جویی است. درنگ و تدبیر و میانه‌روی در همه کارها و تصمیم‌گیریهای زال دیده می‌شود. زروان «در سیروزه و برخی بخشهای اوستا با صفات درغ (دیر، درنگ) و دراجه (دراز) و آکرزن یعنی بیکرانه و درغوخواذات (زمان درنگ خدای) یا جاودانی و فناپذیر آمده است»^{۲۳} و در شاهنامه زال پهلوان خردمندی است که تعصبات کور و جاهلانه را از خود دوره کرده و تنها به انسانیت می‌اندیشید؛

چنان گشت زال از بس آموختن تو گفتی ستاره است از افروختن
به رای و به دانش به جایی رسید که چون خویشتن در جهان کس ندید^{۲۴}

همانطور که در وجود زروان توازن کامل برقرار است و خیر و شر و اهورا و اهریمن به گونه‌ای متعادل درآمیخته، همزمان در بطن او شکل می‌گیرد^{۲۵} زال نیز سرشار از تناقض و تضاد در میانه می‌ایستد تا ستیزه‌های بیپه‌ده را به آرامش بدل کند.

زال، البرز، سیمرغ

زال که باید بسیاری از سنتها، رسمها و آیینها را زیر و رو کند، بسیار غریب‌گونه زاده می‌شود؛ کودکی پیر با تنی تیره و سیاه و موی سپید و روشن. برخورد سام با نوزادش، گویی رویارویی با

دشوار می‌برد تا خوراک جانوران شود؛ چرا که «اگر قرار باشد یک قهرمان حماسی همه آداب و عادات و سنن قومی - قبیله‌ای جامعه‌اش را برهم زند و طرحی نو دراندازد، باید از جامعه جدا پرورده شود. باید شخصیتش در یک مکان وحشی و دور از هیاهو و غوغای آدمیان، آزاد و رها شکل بگیرد.^{۲۶}

البرزکوه یک کوه «درباور» است؛ یکی از کوه‌های مقدس در پهنه اساطیر هند و ایرانی. «بلندترین کوه جهان و گسسته از هستی مادی و زمین و در پیوسته با آسمان و مرتبط و نزدیک به ایزد یا ایزدان و برخوردار از حمایت خدایان و آرامش نخستین.»^{۲۷} البرز مرکز جهان است و ریشه تمامی کوهها. سرحد میان نور و ظلمت آسمانی است. قرارگاه ایزد مهر در آن است. البرز کوه سرچشمه آب حیات است و آمیزه‌ای از جهان مادی و معنوی. راه یافتن بدان، اتصال به ساحت اساطیری و مرکزی عالم است. پل چینواد بر آن متکی است، پلی میانه دو جهان و راه پیوستن آدمی به جهان روشناییها یا که فرو افتادن به ظلمت همیشگی.^{۲۸}

تمام امید و آرزوهای دلخستگان باورمند اسطوره متوجه این کوه مقدس است تا روزی دلیری آزاده و پهلوان از فراز این مکان اهورایی، فرود آید. فریدون، زال، کیقباد و ... همه در لحظاتی حساس و خطرناک برای دگرگون کردن شرایط و بهبود بخشیدن به اوضاع از البرز کوه به ایرانشهر آمده‌اند.

از این میان زیستن زال در البرز و هبوط او متفاوت و شگفت‌انگیز است. او برای شاهی به شهر نمی‌آید بلکه می‌آید تا تضادهای موجود را از میان بردارد و یا تا سرحد امکان از آنها بکاهد. جایگزین شدن زال منجی به جای فریدون منجی، سرشار از رمز و راز است. گویا اندیشه ایرانی مدتها در نقد خود کوشیده است و سرانجام به این باور رسیده است که دیگر شاهان فره‌مند یکسویه‌نگر، ارج و مقامی ندارند و این بار باید از البرز کوه پهلوانی آزاده و آزاداندیش و دارای شخصیتی متعادل و میانه فرود آید. پهلوانی که برگردان حماسی زروان اسطوره‌ای باشد نه وجود دیگری. در چنین شرایطی زال از البرز، معادل بهشت نخستین (گروثمان)، هبوط می‌کند.

زال و سیمرغ

در اسطوره، مهر - که یک هزار گوش و ده هزار چشم دارد - بر بلندای البرز کوه ماوی دارد اما در حماسه، سیمرغ دور از هستی مادی و دور از هیاهوی آدمیان، در خلوت البرز به سر می‌برد. در اسطوره، سیمرغ بالایی، درخت ویسویشر (= همه را درمان‌بخش) آشیان دارد و نه سخن می‌گوید و نه

طباقت می‌کند. در حماسه، همه این صفات به «سیمرغ حماسه» داده شده است تا اغراق ذاتی حماسه در مورد این مرغ شگفت نیز صورت گرفته باشد. مرغی که گویا تبلوری از نگاره‌ها و تلقیهای متضاد ایرانی است. هم مقدس است و هم اهریمنی. وقتی در ارتباط با خاندان زال و حماسه ناب دیده می‌شود، مقدس و اهورایی است. زندگی‌بخش و چاره‌گر است. اما وقتی از چشم اسفندیار و نهاد سیاسی و دینی حاکم که چکیده تمام باورهای کهن در خدمت اوست نگریسته می‌شود، موجودی کاملاً ناپاک و اهریمنی است که باید کشته شود. علاوه بر این سیمرغ شاهنامه، خردمند و عاقبت‌بین است. می‌داند هر کس اسفندیار آیینی را بکشد به سرانجام بدی دچار خواهد شد (البته با وجود این رستم را به حمایت خود مجهز می‌کند و به جنگ او می‌فرستد).

در ادامه حماسه، تمام صفات سیمرغ به زال داده می‌شود و زال از هر جهت به او همانند می‌گردد؛ هویت دوگانه، خردمندی، عاقبت‌نگری و ... اما هدیه پایانی سیمرغ به زال، بسیار شگفت‌انگیز و حیرت‌آور است. هدیه‌ای که آزادی و آزادگی را برای زال و خاندانش بویژه رستم، به ارمغان می‌آورد؛ رهایی مطلق از تمام بندها و حصارها و محدودیت‌ها. در مکالمه پایانی زال و سیمرغ در پای البرز (آنگاه که زال کنام این مرغ شگفت را به سوی شهر و مردم ترک می‌کند) وقتی زال سیمرغ را می‌ستاید و بزرگ می‌دارد، سیمرغ،

چنین داد پاسخ که گر تاج و گاه	بینی و رسم کیانی کلاه
مگر کاین نشیمت نیاید به کار	یکی آزمایش کن از روزگار
ابا خویشان بر یکی پر من	خجسته بود سایه فر من
گرت هیچ سختی بروی آورند	ور از نیک و بد گفتگوی آورند
بر آتش برافکن یکی پر من	بینی هم اندر زمان فر من ^{۲۹}

البته راز سحرانگیزی پره‌های سیمرغ را باید در باورهای اساطیری و در بطن متون مقدس جست چرا که «بنا به مطالبی که در بهرام یش، در مورد سیمرغ آمده است، پره‌های این پرنده عجیب،

دارای نیروی خارق‌العاده و معجزه‌گری است...»^{۳۰}

نبرد برای آزادی = تقابل رستم و اسفندیار

برجسته‌ترین ویژگی شخصیتی اسفندیار، تعبد و اطاعت بی‌چون و چرای او از اوامر شاه است. چیزی که انگار، «بودن» رستم با آن تضاد دارد. اسفندیار بی‌توجه به رهنمودهای خرد، در خدمتگزاری «شاه - پریستار»^{۳۱} بزرگ آیین می‌کوشد و هر آنکه را در تضاد با او می‌بیند، ناراست می‌داند حتی اگر رستم باشد؛ ییل نام‌آوری که همواره برای همگان بزرگ و محترم بوده و حتی برای دشمنان ایران مایه شادی و امید و آرزو بوده است.^{۳۲}

رویاریوی رستم و اسفندیار یعنی هنگامه محک خوردن تمام باورها و ارزشهای ناب ایرانی. لحظه‌ای که ذهن ایرانی به تمامی در خود گره می‌خورد و به یکباره گشوده می‌شود. کشمکشی که در آن لحظه در اندیشه مضطرب ایرانی روی می‌دهد به مراتب دشوارتر و دلهره‌آورتر از نبرد ابر پهلوان حماسه با رویین‌تن آیین است؛ آیا رستم دست به بند دهد یا بایستد و کشته شود؟ کدام سرانجام بهتر است؟ اگر اسفندیار را از میان بردارد چه پیش خواهد آمد؟

بدین‌گونه است که در نهایت بر آن می‌شود که خیانت موبدان دربار ضحاک و سکوت ذلت‌آور پیرامونیان او و حتی نزدیکان جمشید (در پایان کارش، بعد از انحراف و سرکشی) را در برابر خیره‌سریها و خودستایی‌های این دو خودکامه عصر اسطوره، اکنون در حماسه که آرمان همیشه گم شده قوم ایرانی است، جبران کند. کشته شدن اسفندیار به دست رستم (با هدایت سیمرخ) یعنی نبرد برای آزادی و آزاده ماندن و پذیرش هر آنچه تاوان آن است.

پی‌نوشتها:

- ۱- کیخسرو که شاید درخشانترین چهره‌ی مؤید به تأیید الهی و فره‌ی ایزدی در شاهنامه است از سر فروتنی و خوی نیک و درک و فهم درست هنگام نامه و پیغام به رستم دستان و فراخواندن او به جنگ «اکوان دیو» و فرستادن گرگین میلاد، می‌گوید:
چو برخواند این نامه زان سپس بگوی که فرَمَن از توست ای نامجوی

رک: مرتضوی، منوچهر، فردوسی و شاهنامه، ص ۱۳۳.

۲- اسلامی ندوشن، محمدعلی، داستان داستانها، ص ۹۷.

۳- برای مطالعه بیشتر ر.ک: سرکاراتی، بهمن، «رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای؟» مجموعه سخنرانیهای سومین تا ششمین هفته فردوسی، به کوشش محمدمهدی رکنی، دانشگاه فردوسی مشهد، شهریور ۱۳۷۵، ص ۱۲۰.

۴- واحد دوست، مهوش. نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی، ص ۲۶۲.

۵- «نلدکه برعکس مارکوارت معتقد است که داستان زال و رستم به هیچ روی در اصل با روایت گرشاسب ارتباطی ندارد و نسب نامه‌ی آن دو ساختگی و مجهول است. چه اولاً در اوستا از ایشان نامی نیامده است و ثانیاً گرشاسب در اوستا و در بعضی از موارد شاهنامه در شمار شاهان نیست. در صورتی که زال و رستم از پهلوانان شمرده می‌شوند... نام این پهلوان (رستم) اصلاً در اوستا نیامده است... اگر نام رستم از اسامی سکایی نبوده و چنانکه مارکوارت و نلدکه نیز پنداشته و در این تصور نیز مصیب‌اند، ایرانی باشد، باید متعلق به عهد پیش از مهاجرت سکاها به سرزمین سیستان و توطن در آن سامان تصور شود... رستم در اصل وجودی تاریخی بود ولی وقتی در داستانهای ملی راه یافت به وجودی داستانی مبدل گشت.» صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، صص ۵۶۷-۵۶۳.

۶- واحد دوست، مهوش. نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی. ص ۲۵۷.

۷- سرکاراتی، بهمن. «بنیان اساطیری حماسه‌ی ملی ایران». مجموعه مقالات شاهنامه‌شناسی (۱). صص ۸۰ و ۷۹.

۸- اگرچه برخی معتقدند؛ «سرتاسر شاهنامه داستان رویارویی و برخورد ایرانیان و انیرانی است که مطابق با برداشت ثنوی، از این دو یکی همه نیک و خجسته و اهورائی و دیگری نکوهیده و تباه و اهریمنی قلمداد شده است»، اما شاید بتوان بر اساس تعادل و نرمشی که در حماسه در وجود زال و سپس رستم دیده می‌شود، این بینش را اندکی تعدیل کرد. برای مطالعه‌ی بیشتر ر.ک: سرکاراتی، بهمن. «بنیان اساطیری حماسه‌ی ملی ایران». ص ۷۰ و نیز «رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای؟»

۹- مثلاً چنانکه از مشاجره طوس و گودرز بر سر شاهی فریبرز و کیخسرو برمی‌آید، گودرز نیز همانند دیگر پهلوانان دانا و بزرگ، ملاک بزرگی و برتری را، خردورزی می‌داند نه شاهزاده بودن؛

سخنهای بیهوده کم می‌شمار
 تو را با سخنهای شاهان چه کار؟
 نه خسرو نژادی نه والاسری
 پدرت از سپاهان بد آهنگری
 چو بر ما کمر بست سالار گشت...

پاسخ گودرز:

مرا نیست ز آهنگری ننگ و عار
 خرد باید و مردی ای بادسار
 نیای من آهنگر کاوه بود
 که با فر و بُرز و ابا یاره بود
 برافراخت آن کاویانی درفش
 که نازد بدو طوس زرینه کفش

۱۰- محمدی، ابراهیم. *اسطوره‌ی فره‌مندی در شاهنامه حکیم فردوسی*. ص ۶۹.

۱۱- صفا، ذبیح‌الل، *حماسه سرایی در ایران*. ص ۲۰۹.

۱۲- حمیدیان، سعید. *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*. ص ۱۹۵.

۱۳- همان، ص ۱۹۶.

۱۴- برای مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه ر.ک: مختاری، محمد. *اسطوره‌ی زال*.

۱۵- دکتر صفا خاندانهای پهلوانی شاهنامه را به این صورت معرفی می‌گند:

۱- پهلوانان سیستان: گرشاسب، نریمان، سام، زال، رستم. ۲- کاوه، قارن، قباد. ۳- پهلوانان اشکانی: گودرزبان، فرود، بلاشان، میلادیان، برزینیان، فریدونیان، زراسب، زنگه. ۴- به جای آرش شواپتر که در متون اسلامی از او یاد شده است شاهنامه از آرش کیقباد یاد کرده است. ۵- نودریان. ۶- پهلوانان کیانی که معروفترین و بزرگترین آنها اسفندیار است که در نهایت در برابر رستم قرار می‌گیرد و مغلوب می‌شود. ر.ک: *حماسه سرایی در ایران*. صص ۵۹۹-۵۵۳.

۱۶- *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، ص ۷۹.

۱۷- چنانکه دکتر مجتبیایی بر اساس آراء زینر و ژرژ دومزیل نشان داده است، نظام حاکم بر جامعه‌ی ایران باستان، یک نظام طبقاتی بود و عالم خدایان، تصویری معادل این نظام طبقاتی. در این نظام، افراد جامعه متناسب با طبقه یا گروهی که به آن وابسته بودند، از درک و دانشی خاص برخوردار بودند و به تبع آن، وظیفه و مسؤلیتی، برعهده داشتند. هر کس، کار ویژه‌ی خودش را انجام می‌داد. کس،

دهقانان) در طول هم بودند و طبقات بالایی بر طبقات پایین جامعه سیطره‌ی کامل داشتند، بویژه شاه که عالم کل بود. در این بینش مانند آراء سیاسی افلاطون، بیکره اجتماع با بیکره‌ی انسان مطابقت داده می‌شد؛ طبقه‌ی اول به منزله‌ی سر، طبقه‌ی دوم مشابه سینه - بازو و طبقه‌ی سوم به منزله‌ی شکم بود. وظیفه‌ی طبقه‌ی اول، اداره‌ی مملکت و نیز انجام و هدایت امور دینی بود؛ حکمت و حکومت. وظیفه‌ی طبقه‌ی دوم، رزمیاری و نبرد و دفاع از مرزها بود و طبقه‌ی سوم (دهقانان) تنها باید تولید می‌کرد و مالیات می‌پرداخت. به جدول زیر که بر اساس نوشته‌های دکتر مجتبایی تهیه شده است توجه کنید:

طبقه‌ها	وظیفه و حوزه‌ی اقتدار	بنیان	رنگ نماینده‌ی هر طبقه	پتیاره هر طبقه	مقایسه معادل سازی با اندام آدمی	آنچه برای طبقه ممنوع است
شاه-موبدان	دین-شاهی	اهورامزدا	سفید	دروغ	سر	نادانی
رزمیان و پهلوانان	رزمیاری	میتره‌بر بالای البرز	سرخ / ارغوانی	سپاه دشمن	سینه/بازو	ویرانگری
دهقانان و صنعتگران	تولید سرمایه و ثروت	آناهیتا	نیلی (سبزی یا آبی)	خشکسالی	شکم/پا	همه کاری

برای مطالعه بیشتر رک: مجتبایی، فتح‌الله. شهر زیبای افلاطون و آرمانشهر شاهی آرمان ایران باستان، ۱۳۵۲.

۱۸- ش. ح/ج ۱، صص ۱۹۸ و ۱۹۷.

۱۹- پس از برگرداندن زال از البرز کوه، سام به دیدن منوچهر شاه می‌شتابد تا از زادن و پروردن زال در کنام سیمرغ با او سخن بگوید. در محضر منوچهر، سام از اسب فرود می‌آید اما:

منوچهر فرمود تا برنشست مر آن پاک دل گرد خسرو پرست

ش، ح/ج ۱، ص ۱۴۷

۲۰- ش، ح/ج ۱، ص ۱۹۸.

۲۱- همان، ص ۱۹۸.

۲۲- سخنرانیهای دومین دوره جلسات سخنرانی و بحث درباره‌ی شاهنامه فردوسی، سازمان انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ص ۹۱.

۲۴- شاهنامه، جلد اول، ش، ح / ج ۱، ص ۱۵۴.

۲۵- «پیش از آنکه چیزی وجود داشته باشد، تنها زروان وجود داشت. زروان یکهزار سال به قربانی ایستاد تا مگر او را پسری که نامش هرمزد خواهد بود زاده شود. پسری که آسمان و زمین و آنچه را در اوست باید بیافریند. پس از آن یکهزارسال به اندیشه‌ای شک‌آلود افتاد که آیا این همه قربانی را سودی دربر بوده است و آیا مرا پسری، هرمزد نام، خواهد آمد یا بیهوده کوشیده‌ام؟ هنگامی که او بدین اندیشه بود، هرمزد و اهریمن به زهدان وی پدید آمدند. هرمزد از خواست او به داشتن فرزند و اهریمن از شک او...»
ر.ک: پژوهشی در اساطیر ایران، مهرداد بهار، یادداشتها، فصل یازدهم.

۲۶- اسطوره‌ی فرهمندی در شاهنامه‌ی حکیم فردوسی، ص ۷۵.

۲۷- نهاده‌ی اساطیری در شاهنامه‌ی فردوسی، ص ۳۷۸.

۲۸- آنچه در این قسمت در مورد البرز از متون مقدس نقل شده است، گزیده‌ای است از مطالب چند صفحه‌ای مرحوم مختاری به نقل از هفده منبع مختلف و مهم. ر.ک: اسطوره‌ی زال، صص ۱۰۶-۱۰۸.
۲۹- ش، ح / ج ۱، صص ۱۴۵ و ۱۴۴.

۳۰- اسطوره‌ی فرهمندی در شاهنامه‌ی حکیم فردوسی، ص ۸۸.

۳۱- عنوانی که کویاجی برای شاهان فرهمند به ویژه گشتاسب برگزیده است. ر.ک: کوورجی کویاجی، جهانگیر. پژوهشهایی در شاهنامه. ترجمه و گزارش جلیل دوستخواه. ۱۳۷۱.

۳۲- وقتی سام و زال و مهراب کابلی در مجلسی به سلامتی رستم تازه یال برکشیده می‌می‌نوشتند و شادی می‌کنند، مهراب از فرط شادکامی و غرور، چنین رجز می‌خواند:

همی گفت: نندیشم از زال زر	نه از سام و نزشاه با تاج و فر
من و رستم و اسب و شبدبیز و تیغ	نیارد بر او سایه گسترده میغ
کنم زنده آیین ضحاک را	به پی مشک سارا کنم خاک را

ش، ح / ج ۱، ص ۲۴۵

مآخذ و منابع

- ۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی. **داستان داستانها**. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۱.
- ۲- اوشیدری، جهانگیر. **دانشنامه مزدیسنا**. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱.
- ۳- بهار، مهرداد. **پژوهشی در اساطیر ایران**. تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۲.
- ۴- حمیدیان، سعید. **درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی**. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹.
- ۵- سرکاراتی، بهمن. «بنیان اساطیری حماسه‌ی ملی ایران»، **مجموعه مقالات شاهنامه‌شناسی (۱)**. انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۷.
- ۶- _____ . «رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای؟» **مجموعه سخنرانیهای سومین تا ششمین هفته فردوسی**، به کوشش محمدمهدی رکنی. دانشگاه فردوسی مشهد، شهریور، ۱۳۵۷.
- ۷- صفا، ذبیح‌الله. **حماسه‌سرایی در ایران**، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۳.
- ۸- فردوسی، ابوالقاسم. **شاهنامه**. به تصحیح سعید حمیدیان، تهران: دفتر نشر داد، ۱۳۷۴.
- ۹- کویاجی، جهانگیر کوروجی. **پژوهشهایی در شاهنامه**، ترجمه و گزارش جلیل دوستخواه. زنده‌رود، ۱۳۷۱.
- ۱۰- مجتبایی، فتح‌الله. **شهر زیبای افلاطون و آرمانشهر شاهی آرمانی ایران باستان**. تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۲.
- ۱۱- محمدی، ابراهیم. **اسطوره‌ی فره‌مندی در شاهنامه حکیم فردوسی (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)**. تهران: دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۸۱.
- ۱۲- مختاری، محمد. **اسطوره زال**. تهران: نشر آگاه، ۱۳۶۹.
- ۱۳- مرتضوی، منوچهر. **فردوسی و شاهنامه**. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
- ۱۴- واحد دوست، مهوش. **نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی**. تهران: انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران (سروش)، ۱۳۷۹.